

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان:

توجه به فطرت و ادراکات علمی انسان

تاریخ سخنرانی: ۱۳۸۹/۰۲/۰۲

کد سخنرانی: ۱۲-۱۳۸۹۰۲۰۲

پایگاه ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir

  @nedayepakefetrat

فهرست

- ۳..... رابطه‌ی عمل صالح و لقاء الله
- ۴..... سیر رشد احساس انسان
- ۴..... علم، قوه‌ی تخیل و تعقل
- ۶..... مراحل علم و ادراکات انسان
- ۶..... معنای تفصیل آیات
- ۷..... لقاء ربّ و خشیت الهی
- ۸..... سیر الی الله، نیازی حیاتی
- ۹..... از کجا شروع کنیم و چطور حرکت کنیم؟
- ۱۰..... چرا روی خلوت با خود تأکید می‌کنیم؟
- ۱۱..... اقسام خیال

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد که برای رسیدن به فطرت توحیدی از دو راه حرکت می کنیم:

۱- یکی از راه توجه به فطرت که قرآن می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲

۲- دیگری راه عمل به دستوراتی است که برای انسان صفای باطن بدهد، لطافت روح ایجاد کند، او را رقیق کند تا اینکه استعدادهای باطنی او، حق بینی او، شکوفا بشود، تا حق را مشاهده کند.

رابطه‌ی عمل صالح و لقاء الله

خداوند در سوره کهف می فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»^۳

هر کس امیدوار به لقاء حضرت ربّ است، دستورالعملش این است که عمل صالح انجام بدهد. عمل صالح فوق عمل خوب و عمل حسن هست که ما با آن آشنا هستیم. هر عمل حسن و خوبی، عمل صالح نیست. عمل صالح، آن عملی است که صلاحیت این را دارد که خدا آن را قبول کند. این یک مطلب فوق العاده قابل توجهی است. مربوط به حجم عمل، سختی عمل یا اینکه کدام عمل باشد، نیست. عملی که صلاحیت قبولی در نزد خداوند را داشته باشد. پس، از این دو راه که قرآن می فرماید؛ انسان قابلیت پیدا می کند تا فطرت توحیدی خود را بیابد.

۱ - پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار. ولی اکثر مردم نمی دانند! سوره ی روم، آیه ۳۰

۲ - من رو آوردم به کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، در حالی که میانه رو هستم و از مشرکان نیستم. سوره انعام، آیه ۷۹

۳ - پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید کاری شایسته کند و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. سوره کهف، آیه ۱۱۰

سیر رشد احساس انسان

و اما اینکه توجه به فطرت (عرض شد که توجه یک امری در مراحل نهایی تعقل و تفقه است.) چون مطلب خیلی مهم است، یک مختصر اشاره‌ای در این زمینه بحث می‌شود.

انسان وقتی که وارد این بخش از نظام هستی شد؛ چه بخواهد و چه نخواهد در مسیر حرکت در پهنه‌ی هستی است. در حال گسترش در پهنه هستی است و پیش از اینکه در این عالم قرار بگیرد، در عالم‌های قبلی بود، که ما فعلاً بحثی با آنها نداریم. شروع بحث ما از همین عالم است. خوب، ما همین که به این عالم رسیدیم هیچ چیزی نمی‌دانستیم. مثلاً یک نوزاد چهار، پنج روزه را در نظر بگیرید. او وقتی شیر می‌خورد، فقط همان وقتی که شیر می‌خورد، شیر را احساس می‌کند. وقتی شیر تمام شد، دیگر علمی به اینکه شیری در این عالم هست، ندارد. آن وقتی که گرسنه است، احساس می‌کند که گرسنه است؛ آن وقتی که گرسنگی رفت، علمی به گرسنگی ندارد. آن وقتی که سوزنی به پای او می‌خورد، احساس درد می‌کند. همین که آن اثر درد از حس او از بین رفت، علم به اینکه در این عالم دردی هست و درد می‌فهمم، چنین علمی را ندارد؛ یعنی انسان در ابتدایی‌ترین مرحله حس قرار دارد. که در اینجا حس به معنای خاص است؛ نه حس به معنای عام؛ چون تمام مراحل ادراکات انسان، به نوعی حس است؛ حتی عقل که تعقل می‌کند و مراتب دیگر... منظور ما در این حس، این حس خاصی است که مخصوص انسان است و وقتی آن حس از بین رفت، به آن حس علم ندارد. زندگی انسان لحظه‌ای و مقطعی است. زندگی او در آن مقدار است که آن حس را دارد.

علم، قوه‌ی تخیل و تعقل

خداوند در سوره نحل می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۱

خداوند شما را از بطون مادرهایتان خارج کرد در حالی که به هیچ چیزی علم نداشتید و برای شما ابزار و منابع علمی قرار داد که آن ابزار، گوش، چشم‌ها و دله‌ها است؛ تا شاید شما شکر گزار باشید.

البته مطلب خیلی واضح هست که در اینجا منظور، علم حصولی است. نه علم حضوری، که انسان از همان لحظه‌ای که پا به این عالم می‌گذارد علم به نفس خود دارد. بحث ما در علم اکتسابی و حصولی است که نقش خاصی در زندگی ما

۱ - و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و به شما گوش و دیدگان و دله‌ها داد. شاید سپاس گزارید. سوره نحل،

دارد. پس قرآن هم می‌فرماید که شما یک لحظاتی بودید، مقطعی داشتید که علمی نداشتید، زندگی شما مقطعی بود، چند ثانیه، چند ساعت که آن درد برای تو فرود می‌آمد؛ زندگی تو آن درد بود. تا آن درد رفت؛ علمی به آن نداری که چنین چیزی داشتی و یا خواهی داشت و اصلاً نمی‌دانی که این درد در عالم وجود دارد یا نه؟

اما انسان وقتی در این مرحله، که ابتدایی‌ترین مرحله است، تحت تربیت و رشد صحیح قرار بگیرد؛ تغذیه کافی داشته باشد؛ از خطرات مراقبت بشود؛ این به مرور زمان که تکرار شود مجموعه‌ی این عوامل رشد او که فراهم باشد، به تدریج حس مشترک او نیز شروع به رشد کردن می‌کند، تا می‌رسد به جایی که الآن مرحله‌ی جدیدی از استعداد او باز می‌شود، هر چه که آن حس دریافت می‌کند، حس مشترک آنها را می‌گیرد و قوه‌ی خیال، در زمان به تدریج رشد می‌کند و در خود آنها را ثبت و ضبط می‌کند و وقتی این فعال شد، به مقداری که آن مرکز ادراک فعال می‌شود، زندگی او هم به همان اندازه تدریجاً، در نظام هستی گسترش پیدا می‌کند تا جایی که الآن مادر را از دور می‌بیند، پر می‌زند که به سوی او برود. یک شکلاتی را در یک گوشه می‌بیند، پر می‌زند خود را به آن برساند. برای آن گریه می‌کند. تا بر تن فردی یک پیراهن سفیدی را مشاهده می‌کند، گریه می‌کند، داد می‌کشد. چرا؟ چون الآن آنها در قوه‌ی خیال جمع شده، علم شده و این انتقال پیدا می‌کند که آن خوشمزه است، آن شیرین است، این ناگوار است، این لباس سفید، یک روزی با سوزن و آمپولی که به من زده است، دردم گرفته است. آن درد با این سوزن، با این لباس سفید، یک ارتباطی دارد. همه این‌ها را جمع کرده است و علم درست کرده است و الآن زندگی او به این اندازه وسعت پیدا کرده است، اما نمی‌تواند تعقل بکند که این لباس سفید، مریضی من را هم می‌تواند درمان کند، تا از آن لذت ببرد و از مشاهده او، آرامش پیدا بکند. این غذا را می‌خورد و دارد از آن لذت می‌برد، شاید سم باشد و الی آخر....

اینجا خبری نیست؛ وسعت فقط در میدان قوه‌ی تخیل است. همینطور اگر در این مرحله، صحیح رشد بکند، صحیح تغذیه بشود، سالم تغذیه بشود، از خطرات و آفت‌ها مراقبت بشود، این رشد از درون او وسعت پیدا می‌کند. مرکز ادراکات او به مرحله‌ی حفظ می‌رسد و از حفظ هم به مرحله‌ی قوه‌ی ذاکره و از قوه‌ی ذاکره همینطور می‌رسد تا قوه تفکر که نزدیکترین قوه، به قوه‌ی عقل است. حالا ملاحظه فرمودید این میدان تفکر که باز می‌شود، در این مرحله اگر خوب تغذیه بشود، می‌تواند استعداد بعدی از اینجا شروع کند به رشد کردن؛ به قوه‌ی تعقل رسیدن و همینطور قوای دیگر، که تا بی‌نهایت می‌رود.

غرض از این مختصر اشاره این بود که ما در یک مرحله‌ای که قرار گرفتیم، آن مرحله برای ما، کاملاً عینی و محسوس است. از همین جا باید شروع کنیم، آن را تقویت کنیم، تغذیه صحیح بکنیم تا جلوتر برویم. این تغذیه صحیح و مراقبت از خطرهای، در هر مرحله متناسب به حال خودش است. همیشه این نیست که با شیر و غذا و جلوگیری از بام افتادن و مردن و مریضی‌ها و اینهاست؛ بلکه در هر مرحله که قرار گرفته است، باید تغذیه متناسب آن را داشته باشد تا بتواند، از رشد آن

مرحله به شکوفایی برسد. که مختصر مراحل از این مراحل را که در مسیر علم است، عرض می کنیم تا برسیم به اصل مطلب.

مراحل علم و ادراکات انسان

مراحل علمی انسان، در تفکر تمام نمی شود. در هر مرکز ادراک، ادراک بالاتری پیدا می شود و به همان اندازه، انسان در مراحل علم وسعت می یابد. به جایی می رسد که در سوره عنکبوت می فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۱

مطلب خیلی قابل دقت است. ما تا این مراحل که می رفتیم (قوایی که در اینجا عرض شد) ادراکات، همه اینها از عقل کمک می گرفتیم، حتی آن حسی که آن بچه چهار، پنج روزه، در پایین ترین مرحله حس، در آن مقطع زندگی می کند، آن حس را از عقل می گیرد. منتها آن مقدار درجه ای که از آن ظهور کرده است، فکر و ذهن از عقل می گیرد. انسان می رسد به جایی که عقل دارد از علم تغذیه می کند.

خداوند می فرماید: ما در قرآن مثالهایی می زنیم برای این ناس: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ». طبق قواعد عربی، انحصار می کند. تعقل نمیکند، عقلش دریافت نمی کند، مگر آن کسانی که عالم هستند. فقط و فقط عالمان. استعداد وجودی انسان از دیدگاه قرآن چیست؟! نفس شناسی و انسان شناسی از دیدگاه قرآن چیست؟! هنوز خیلی از ابزارهای آزمایشی نتوانسته است استعداد وجودی انسان را کشف کند؛ هر چه هم که توانسته است، در محدوده ی خودش بوده است.

«ما يَعْقِلُهَا»؛ حالا تعقل از طریق مثالش نه تعقل از طریق حقایق آن. چون مثال، مرتبه پایین حقیقت است. مثال و تمثیل، غیر از تشبیه هستند. در تشبیه ما عین خودش را مطابق خودش درست می کنیم. اما در تمثیل ما آن حقیقت را که در آن وضعیت بوده است، آنقدر پایین می آوریم، آنقدر پایین می آوریم تا در سطح آن ادراکات پایین، این مثال قابل درک باشد تا از آن مرتبه به مرتبه بالای آن حقیقت منتقل شود. خدا تازه آن فرمایش را در مراحل امثله یا مثال می فرماید: ما این مثالهایی که برای مردم می زنیم تازه مثالهایش را «ما يَعْقِلُهَا»؛ به عقلشان نمی رسد؛ «إِلَّا الْعَالِمُونَ»؛ مگر عقلهایی که از علم تغذیه می کنند. در این مرحله انسان از چه مرحله ای می خواهد به مرحله دیگر برود؟!

معنای تفصیل آیات

۱- اینها مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی کنند. سوره عنکبوت، آیه ۴۳

در سوره اعراف آیه ۳۲ می‌فرماید: «... كَذٰلِكَ نَقْصِلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ»

«همین طور آیات را برای قومی که می‌دانند (علم دارند) تفصیل می‌دهیم.» تفصیل آیات خیلی مرتبه بالایی است. ما یک اجمال داریم و یک تفصیل. اجمال، آن کلیات یک حقیقتی است که خیلی خیلی بالاست. مثل فهرست یک کتاب. اگر کسی فهرست کتاب را بخواند از آن کتاب چه می‌فهمد؟! به اندازه‌ای می‌فهمد که در آن رشته و علم تخصص دارد. یک کسی که اسمی از الفبای علم شیمی نمی‌داند؛ حالا بیاید فهرست یک کتاب شیمی را بخواند! یعنی چه؟!!

تازه اجمالش این است! کسی به آن مقداری که در این علم تبخّر دارد، این فهرست کتاب را بخواند، به همان اندازه آن را می‌فهمد. با خواندن آن اجمال، مطالب در درونش باز می‌شود. آیات یک اجمالی دارد و در بین اجمال این آیات، انسانهایی که علم دارند، در اینها است که آیات ما تفصیل پیدا می‌کنند. این چه علمی است و انسان چیست و، چه می‌تواند باشد؟ این آیات برای ما یک خط، کاغذ، جوهر، جمله‌بندی عبارت‌سازی تجزیه و ترکیب، قوانین و قواعد کلی مربوط به خودش را داراست. خدا می‌فرماید: یک سری انسانهایی هستند که وسعت وجودیشان و آن بهره علمیشان به یک جایی رسیده است که آیات ما در آنها تفصیل پیدا می‌کنند. در سوره عنکبوت می‌فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِيْ ضُوْرٍ اَلَّذِيْنَ اُوْتُوْا اَلْعِلْمَ»^۱ بلکه این قرآن، آیات روشن، واضح و آیات بیّنّه در صدور آنهاست که علم به آنها داده شده. اینجا بحث تفصیل نیست، بحث ترجمه و معنا و این مسائل هم نیست، بحث شأن نزول آیات هم نیست.

لقای ربّ و خشیت الهی

این صندوق علم، چه صندوقی است که انسان مراحل ادراکاتش را در هر مرحله رشد می‌دهد تا به آن برسد. تا اینکه در سوره فاطر می‌فرماید: «اِنَّمَا یَخْشٰی اِلٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۲

تا لقاء حضرت رب و خشیتی که از آن لقاء پیدا می‌کند. و همینطور علم وسعت دارد. علم باز هم ادامه دارد.

در هر مرحله از علم، مراکز ادراکات انسان تا بی‌نهایت قابل گسترش هست؛ به شرطی که عرض کردیم در هر مرحله که قرار گرفته است، آغذیه مناسب آن مرحله را صحیح تغذیه بکند! و از آنها و خطرهای آن مرحله به دقت مراقبت بکند تا مرحله بعد که رشد کرد، آن وقت زندگی آن را پیدا بکند. به طور مثال؛ حالا یک کسی که در مرحله‌ای که چهار دست

۱ - ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد. سوره عنکبوت، آیه ۴۹

۲ - (آری) حقیقت چنین است: از میان پندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند. سوره فاطر، آیه ۲۸

وپا می‌رود یا اینکه می‌خزد، مراقبت بشود و آنجوش به شخص نخوراند، دهانش را نسوزانند، حواسشان باشد که از پله نیافتند، احیاناً ضربه مغزی نشود، غذای آن را مرتب بهش برسانند و الی آخر...

این مراحل را وقتی طی کرد و به آن مطلوب رسید؛ به طور مثال شخص متعقل آنجا دیگر خودش می‌تواند خودش را کنترل بکند. اینجا دیگر مشکل فرد، این نیست که از پله می‌افتد؛ فلان می‌شود، به حوض آب می‌افتد، غرق می‌شود و... بلکه دیگر از این آنها گذشته است. از این خطرات، وارد به یکسری از خطرهای مربوط به خودش شده است. تغذیه‌ای که می‌کند فقط شیر مادر نیست، تغذیه‌های دیگری دارد. و این که انسان می‌تواند تغذیه بکند، این یک چیز بدیهی است. حساب دودوتا چهار تاست. جلوی چشم شما است. یک امر عینی است. شما می‌بینید انسان پس از یک سال، وقتی که این مرحله از ادراکاتش رشد می‌کند، زندگی او چقدر متحول می‌شود. از کجا به کجا وسعت پیدا می‌کند. با یک رشد مختصر، به سطح خیلی بالا از درجه تکامل می‌رسد. یک مختصر رشد، این حس مشترک و قوه خیال یک مقدار رشد کرده. این که وقتی در گهواره به آن شکل خوابیده بود و هیچ چیز و زندگی‌اش در حد صفر بود؛ مقطعی بود. در عرض یک سال و رشد مختصر از این رشته به آن رشته، زندگی چه وسعتی پیدا می‌کند. پس از چند سال به قوه تفکر برسد یک خورده رشد می‌کند. یک خورده، نه مرتبه بالای آن. همین بچه‌ای که در گهواره راحت می‌افتاد و ساعت‌ها می‌خوابید الآن بدترین ترس و سختی است برای او که همان‌طور بگذاری بخوابد. تمام وجودش حرکت می‌کند که از اتاق هم برود بیرون، کوچه برود، خیابان برود، شهرهای دیگر برود، بیابان و صحرا برود، حتی در خانه نشستن را هم قبول نمی‌کند، وسعت پیدا کرد. زندگی زیر و رو شد. تمام حقایق غیبی برایش، حتی این اتاق که برایش غیب بود نسبت به گهواره‌اش. الآن بیرون اتاق هم برایش زندگی شده و چه زندگی وسیعی. فاصله مساحت یک گهواره با مساحت سطح کره زمین، چه فاصله‌ای دارد.

انسان با مختصر رشد تازه با رشد عوامل ادراکات درون عقل او متحول می‌شود. حالا این انسان از مراتب عقلش برود بالاتر که قرآن فرمود: که ما برای آنها دادیم، «الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ». ببینید این مراکز ادراکات، مرحله به مرحله زندگی جدید باز می‌کند تا برسد به افنده به فؤاد. در فؤاد که قرار گرفت آن وقت وارد زندگی‌ای شده است که در قرآن بحث مفصلی برایش شده است. حالا چون خارج از بحث ما است از این قسمت می‌گذریم.

پس مسئله سیر الی الله یک امر خیال‌بافی نیست، یک دکان بازار نیست که یک مشت افراد برای اهداف هوسرانی خود یا به هر عناوین مختلف سیاسی و انحرافی دیگر، بیایند از این ابزارهای حساس انسان، سوء استفاده بکنند. یک حقیقت آفرینشی است، یک نیاز حقیقی انسان هست، یک نیاز حیاتی انسان هست. اگر ما به آن بچه، غذایی بدهیم که سلول‌های مغز او را فاسد بکند و او را تا مادام‌العمر در همان مرحله‌ی قوه‌ی حافظه نگه دارد و بماند و بقیه دیگر کار نکند؛ ببینید، چه جنایت بزرگی می‌شود؛ از این انسان که نابغه‌ای بود، در پهنه‌ی هستی و در پهنه‌ی حقایق عالم، چه محرومیت عظیمی رخ داده است و همه‌اش از او سلب گشته است و در همان مرحله مانده است. مثل نهالی که می‌توانست یک درخت تنومند با میوه‌های بسیار مرغوب و خوشمزه و مؤثر و مقوی باشد؛ همان اول بیاییم، کاری بکنیم که چوب بشود و خشک بشود و هیچ چیز بشود. انسانی که میوه زندگی او «يَخْشَى اللَّهَ» هست، انسانی که میوه زندگی او «لِقَاءُ اللَّهِ» هست، انسانی که میوه زندگی او «شهود فطرت توحیدی» است؛ این را ما بیاوریم در مرحله نهال او بخشکانیم و برای ابد او را محروم از حقیقت خودش بکنیم.

از کجا شروع کنیم و چطور حرکت کنیم؟

با توجه به مقدمه‌ای که به‌طور کلی درباره مراحل ادراکات عرض شد، چون ما معمولاً در مرحله قوه خیال، گرفتار هستیم؛ پس بسیار مناسب است که از قوه خیال، سیر الی الله همان را شروع بکنیم؛ چون اگر این مرحله را خوب طی نکنیم در مراحل بالاتر به مشکل بر می‌خوریم. تعقل ما، فعلاً از مرحله تخیل ما شروع می‌شود هر چه از پایین شروع بکنیم، زیر بنای رشد بالای ما محکم‌تر و سالم‌تر و مطمئن‌تر می‌شود. کسانی که مرحله خیال را خوب صاف نکردند و از آن خوب نگذشتند، به مراحل بالاتر رفتند، شتاب زده شده‌اند؛ حتی معمولاً کسانی هستند که در تاریخ به مقامات بالایی از معارف می‌رسند. حتی به تعبیر خود قرآن هم به مقام اسم اعظم می‌رسند؛ اما یک مرتبه مثل بلعم باعور زمین می‌خورد. عوامل مختلفی دارد. یکی هم همین است که مراحل پایین را خوب نگذرانند، شسته و رفته طی نکردیم و ناقص و نپخته، به مراحل بالاتر رفتیم. انسان یک موجود عجیب و غریبی است. اگر از هر کجایش بگیریم و بکشیم، اثر گذار است، اثر پذیر هست. یک انسانی که اصلاً در سیر الی الله نیست، اصلاً یک آدم ظالمی است، نه تنها به سیر الی الله اعتقادی ندارد، و نه تنها یک آدم پاک و باتقوی نیست بلکه این یک آدم جنایتکاری است؛ اما در راستای قوه اراده خودش کار می‌کند، روی آن تمرین می‌کند، روی آن ورزش می‌کند، روی آن آموزش می‌بیند، قوه اراده‌اش اثر ساز می‌شود. تقویت می‌شود و می‌تواند با همان قوه اراده، کارها بکند؛ اصلاً این خاصیت انسان است. از کدام منطقه شروع بکند، روی آن کار بکند، از همان جا اثراش ظهور می‌کند؛ اما اگر کسی بخواهد، راه خدا را طی بکند؛ آن طور که کتاب و سنت، کتاب و اهل

بیت -علیهم السلام- فرموده حرکت بکند؛ از زیربنای سالم شروع کرده است و اگر هم در این عالم به پایان نرسید، عالم برزخ برای همین هست. برای چنین انسانهایی جای ناامیدی نیست. (باز این یک بحثی است که در جلسات بعدی به عرض می‌رسد.)

عمده بحث این است که انسان در این راه قرار بگیرد و تا سر حد توان خودش جدی باشد. اما باز فرمول را عرض کردیم آهسته و پیوسته. و رعایت این فرمول الزامی است.

خوب حالا که ما در این مرحله از قوه خیال می‌خواهیم شروع بکنیم؛ قوه خیال عرض کردیم که هم به طرف وهم حرکت می‌کند و هم به طرف عقل. یک چنین خاصیتی دارد. (جلسه قبل هم مثالی عرض کردیم.) پس ما چه کار خواهیم کرد، ما هر روز به تناسب فرصتمان، پنج دقیقه، ده دقیقه، یک ربع در یک محل خلوتی می‌نشینیم و قوه خیالمان را برای واقعیت‌هایی که در عالم هست و هیچ شکی برای آنها در ذهن ما وجود ندارد، روی آنها تمرکز می‌کنیم. مثلاً؛ اینکه من در این عالم یک روزی بود که عدم محض بودم؛ یعنی چه؟! عدم بودم؟! این یک واقعیتی است. هیچ شکی در آن برای من نیست البته اگر قوه خیال من به طرف وهم برود، شبهات زیادی ایجاد می‌کند. اما اگر به طرف عقل حرکت بکند و در این واقعیت هر چه بیشتر تمرکز می‌کند، سوار خیال می‌شود و به سوی این واقعیت، اسب دوانی می‌کند. اصلاً در آن واقعیت فرو می‌رود.

قرآن می‌فرماید که: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً»^۱

این یک واقعیتی است که قرآن ما را به آن توجه می‌دهد. ارزش دارد انسان روی این تمرکز بکند. این دستور خود قرآن است. آیا انسان در این پهنه‌ی زندگی پرسر و صدا، پر هیاهو و شلوغ پلوغ خودش یک وقتی پیدا نمی‌کند یک چند دقیقه بنشیند تمرکز پیدا بکند بر اینکه روزی در این عالم، هیچ چیزی نبوده است. عدم بوده است. «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» برای همه چیز وقت می‌گذارد، برای چیزهایی که اصلاً قابل دسترسی نیست، روی آن تمرکز و توجه می‌کند. اما یک چند دقیقه هم برای خودش وقت نمی‌گذارد. آخر این یعنی چه؟! اصلاً آن وقتی که من در این عالم، عدم محض بودم، اصلاً یعنی چه؟! هیچ شکی هم در آن ندارم. این نیست که نه آقا این افسانه است و تو بودی! و هزار هم اینجا در عالم بریزد و مرا به شک بیندازد، این امر کاملاً یقینی است. آنچه که من در اینجا نیاز دارم، این «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» است.

چرا روی خلوت با خود تأکید می‌کنیم؟

۱ - مگر همین انسان به یاد ندارد که ما از اول او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود. سوره ی مریم آیه ۶۷

چرا خلوت را عرض می‌کنیم؟ چون ما تا زمینه تمرکز را در خودمان ایجاد نکنیم، این وضع روحی فعلی ما در زندگی، نمی‌گذارد که ما بتوانیم تمرکز بکنیم؛ چون تمرکز خاصیت‌ها دارد. مثال: شما ملاحظه می‌فرمایید که اشعه خورشید ده ساعت هم با آن همه حرارتش، یک کاغذ ساده را نمی‌تواند داغ بکند. اما وقتی نور را در کانون عدسی تمرکز می‌دهیم؛ می‌بینیم کاغذ که هیچ، یک تخته ضخیم را هم آتش زد. این تمرکز یک خاصیت‌هایی دارد که ما ولو برای پنج دقیقه یک وقتی برای این واقعیت‌مان بگذاریم. این قوه خیالمان را تمرکز بدهیم که من عدم محض بودم، یعنی چه؟! این تمرکز در این واقعیت، تغذیه این مرکز ادراکات من هست. این تغذیه‌اش با شیر مادر نیست. این تغذیه‌اش همان است. آن دستورالعمل‌های تصفیه روح با این، با هم (آن از خطرات و آفت‌ها نگاه می‌دارد و این، قوه می‌دهد) اینها با هم رشد می‌دهد تا به قوه ذاکره می‌رسد. آن وقت این آیه قرآن را می‌فهم که چه می‌فرماید «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ». باید این قوه ذاکره شکوفا بشود. فعال بشود؛ تا اینکه آن وقت بفهمد من در این عالم؛ «لَمْ يَكُ شَيْئاً»؛ چیزی نبودم، یعنی چه؟! از وجود ما باید این باز بشود، محسوس بشود. این مرکز این را دریافت بکند. این زندگی است. خاصیت‌ها دارد. آثاری دارد که در عوامل بیرون زندگی از آنها خبری نیست. همین طور یک مقدار بعد تمرکز در واقعیت دیگر. اینکه من الآن هستم بالأخره. حالا ما نمی‌خواهیم فرمایش آن آقا را بگوییم که گفت «چون فکر می‌کنم، پس هستم». حرف درست و خوبی است، اما حرف بسیار ناقصی است. آنقدر حرف ناقصی است که اصلاً نمی‌شود این مرحله از درک و شعور را که انسان با فکر کردن به هستی خودش می‌رسد با آن علمی که عقل از آن تغذیه می‌کند مقایسه کرد؛ اما کسانی که بهره‌هایی از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) ندارند، برای آنها این حرف جدید است. برای آنها حرف خیلی جذابی است. برای آنها یک مطلبی است، تا حدی که انگار به خدایمان رسیدیم. (نعوذ بالله) ما چقدر خدا را شکر بکنیم که قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) را داریم. چه افق‌هایی در دیدگاه‌های ما باز می‌کند و چه شناخت‌هایی خودمان نسبت به خودمان پیدا می‌کنیم. علی‌ای حال تمرکز را بگذاریم در اینکه الآن بالأخره هستم و یک واقعیتی هست. (چون وقت تمام شد، بقیه این قسمت، ان شاء الله برای جلسه بعد باشد.)

اقسام خیال

یک مثالی هم در این چند دقیقه که وقت داریم، از فرمایشات امام -رضوان الله علیه- بخوانیم که می‌فرماید: «و از اموری که انسان را معاونت کامل می‌نماید در مجاهده با نفس و شیطان، و باید انسان سالک مجاهد خیلی مواظب آن باشد، «تذکر» است.»^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «اول شرط برای مجاهد در این مقام و مقامات دیگر که می‌تواند منشأ غلبه بر شیطان و جنودش شود، حفظ طائر خیال است. چون خیال مرغی است، بس پرواز کن که در هر آنی به شاخی خود را می‌آویزد و این موجب بسی از بدبختی‌هاست. خیال یکی از دست‌آویزهای شیطان است که انسان را به واسطه‌ی آن به شقاوت دعوت می‌کند. انسان مجاهد که در سبب اصلاح خود برآمده و می‌خواهد باطن را صفایی دهد و از جنود ابلیس آن را خالی کند، باید زمام خیال را در دست گیرد و نگذارد هر جا می‌خواهد پرواز کند، و مانع شود از اینکه خیال‌های فاسدِ باطل برای او پیش آید. از قبیل خیال معاصی و شیطنت، همیشه خیال خود را متوجه امور شریفه کند.»^۱

خیال را به دو قسمت تقسیم کرد: خیال اولی موجب فساد و خیال دومی موجب توجه به امور شریفه است. (اینجا می‌خواهد چه بفرماید؟ خیال بر دو قسم است: خیالی که به‌سوی وهم می‌رود و موجب فساد است و عامل هر گناهی و فساد و خیال دوم هم به سمت عقل که گفتیم. ان شاء الله جلسه بعد به عرض می‌رسد.)

و صلی الله علی محمد و آله طاهرین

پایگاه ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir

  @nedayepakefetrat